

# آینده‌ی دولت - ملت

The Future  
of  
Nation - State

Sverker Gustavson  
and  
Leif Lewin

-The Future of Nation - State  
- Sverker Gustavson and Leif Lewin  
- Routledge  
-1996, 297 P.

○ فرهاد مشتاقی صفت

حدودی ملت‌ها را از استقلال و حق حاکمیت‌شان محروم می‌سازد، از سوی دیگر، نمایان می‌شود. این تناقض و تنش موضوعی بود که در زمان برگزاری مراسم چهارصدمین سال بازگشایی دانشگاه اوپسالا در ۲۵ - ۲۲ مارس ۱۹۹۵ در مقالات ارائه شده توسط برخی از اساتید برجسته شرکت‌کننده در سمینار آن مراسم مورد بررسی قرار گرفت. ماهیت موضوع و تخصص متفاوت اساتید شرکت‌کننده در آن سمینار موجب شد که موضوع از زوایا و دیدگاه‌های تخصصی متفاوت مورد بررسی قرار گیرد. حاصل کار کتاب حاضر است که مشتمل بر نه مقاله است. کتاب به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول شامل چهار مقاله است که همه آنها تحت عنوان موضوعات فرهنگی قابل طبقه‌بندی‌اند. مقاله اول به بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد اقتدار، فردگرایی، جنسیت

وحشیگری‌هایی است که منجر به ایجاد امپراطوری‌ها و استعمار شد؟ آیا منظور اخلاق کاری پاکدینی است یا منظور تنبلی، فراغت و خوشگذرانی است؟ آیا منظور تأکید بر پیشرفت فوری است یا منظور از آن ایده‌آلیسم ناشی از سنت اورشلیم، آتن و روم است؟ در عصری که با روندهای متناقضی چون وحدت اروپای غربی و تجزیه اروپای شرقی مواجه است، به نظر می‌رسد کسی جرات تعریف «اروپایی» در یک عبارت را نداشته باشد. پاسخ آن، اگر اصلاً پاسخی داشته باشد، احتمالاً «کثرت‌گرایی» است. با این تفسیر، سیاست به شیوه‌ی تحمیل نظم مبدل می‌شود. در فرآیند ایجاد دولت ملی با توجه به تلاش‌هایی که برای تحمیل یک نظم فراملی صورت می‌گیرد این تنش بین خواست مردم برای ابراز هویت ملی‌شان از یک سو و لجام‌زدن به تخصصات بین‌المللی از طریق یک نظام همکاری که تا

تنش بین فرهنگ، سیاست و اقتصاد به یکی از نگرانی‌های عمده جامعه مدرن تبدیل شده است. از یک سو مردم در تلاش برای حفظ و بسط هویت فرهنگی ویژه خوداند و از سوی دیگر نیروهای قدرتمند فراوانی تحت تأثیر تجارت آزاد و همکاری سیاسی در جهت ایجاد یکپارچگی بین‌المللی بیشتر فعالیت می‌کنند.

درک و تبیین این مقوله‌ی بنیادی در کتاب «آینده‌ی دولت - ملت» طی نه مقاله توسط اساتید برجسته در رشته‌های گوناگون از کشورهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه می‌خوانید، ترجمه‌ی بخش‌هایی از مقدمه‌ی دبیران این مجموعه است که می‌تواند معرف محتوای کتاب باشد.

منظور از «اروپایی» چیست؟ آیا منظور احترام به حقوق فردی است؟ یا منظور

**عناصری مانند عقلانیت، اجتهاد،  
نظریه‌ی فطرت، عدالت، جهاد، مهدویت،  
تئوری ولایت فقیه، فرازمان و مکان بودن پیام تشیع،  
شیعه را به لحاظ تئوریک به دینی کنش‌گر  
تبدیل می‌سازد**

**نظریه‌ی مقابل سکولاریزاسیون  
نظریه‌ی خصوصی‌سازی دین است  
که نه مدعی حذف دین**

**و نه مدعی فقدان تأثیر مذهب در حوزه‌ی عمومی  
زندگی است؛ با ایده‌ی خصوصی‌سازی،  
رشد روزافزون جنبش‌های مذهبی و بنیادگرایی  
تبیین می‌شود**

آخرین مقاله در دفتر اول از مصطفی جمالی با عنوان «نظام سرمایه‌داری، جهانی‌سازی و عرفی‌سازی» است. «در این نوشتار ابتدا نظام سرمایه‌داری مدرن فی‌الجمله مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس علل و راهکارهای نظام سرمایه‌داری در جهانی‌سازی مطرح می‌گردد و در آخر باتوجه به تجربه‌ی درونی نظام سرمایه‌داری از حیث عرفی‌سازی جوامع غربی [دین مسیحیت] راهکارهای پیشنهادی صاحبان فکر و اندیشه‌ی مدرن برای عرفی‌سازی جوامع دیگر مخصوصاً جامعه‌ی اسلامی ایران بررسی و سپس راهبردهای مقابله با این حرکت بیان می‌گردد.» (ص ۳۱۹-۳۲۰)

به نظر نویسنده دین اسلام به سبب ویژگی‌های خاص خود که همان «خانمیت» و «جامعیت» است هیچ‌گاه مانند دین مسیحیت تن به عرفی شدن نخواهد داد. لازم است برای تحقق «تمدن اسلامی»، «حوزه‌های علمیه» در پی ایجاد «فقه کلان و توسعه»، «دانشگاه‌های اسلامی» در پی تولید علوم انسانی و تجربی مبتنی بر جهان‌بینی جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی متخذ از دین باشند و همچنین «نظام اجرایی» هم، «مدل‌های توسعه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» جامعه‌ی اسلامی را حول محور غلبه‌ی اسلام در درگیری با نظام مادی جهانی ارائه دهد. اگر این سه نهاد به وظایف خود عمل نکنند قدرت معماری «تمدن اسلامی» از جامعه اسلامی سلب می‌گردد. چون در اینجا قصد نقد مقالات کنگره را نداریم فقط به صورت گذرا نکاتی که در اکثر مقالات مشترک است ذکر می‌شود.

۱. مناسب بود نام چهارمین کنگره به «جهانی شدن و دین اسلام» تغییر می‌یافت. چون مقاله‌ای درباره‌ی رابطه‌ی جهانی شدن با سایر ادیان به صورت مستقل در کنگره ارائه نشده بود.

۲. در مقالات این مجموعه - به جز مقاله‌ی مجید موحد - استفاده‌ی بسیار اندکی از منابع خارجی به عمل آمده است و این سطح علمی مقالات را کاهش می‌دهد. رجوع به منابع خارجی با توجه به تازه بودن بحث جهانی شدن، به غنای مطلب و اشراف بر ابعاد مختلف موضوع کمک می‌کند.

۳. از منابع فارسی موجود در این زمینه نیز استفاده بهینه‌ای نشده است. کتاب سه جلدی عصر اطلاعات نوشته‌ی کستلز منبع فوق‌العاده خوبی برای فهم پدیده‌ی جهانی شدن است که هیچ کدام از مقاله‌ها در کتابنامه به آن ارجاعی نداده بودند.

۴. دبیر شورای برنامه‌ریزی کنگره در مقدمه‌ای که در ابتدای دفتر اول نگاشته است، از نویسندگانی که به هردلیلی مقاله‌ی آنها چاپ نشده عذرخواهی کرده‌اند.

چنین اتفاقاتی در ساختار علمی معیوب کشور ما رخ می‌دهد. اولاً در هر کنگره‌ای از واجدین شرایط نگارش مقاله دعوت به همکاری به عمل می‌آید. ثانیاً با نگارش چکیده‌ی مقاله و باتوجه به سوابق علمی نویسنده نگارش یا عدم نگارش مقاله به فرد اعلام می‌شود.

ثالثاً پس از تهیه مقاله، شورای برگزارکننده کنگره مجوز چاپ مقاله را در کتاب کنگره می‌دهند. این روال در اکثر سمینارها و کنگره‌های علمی در سراسر جهان رعایت می‌شود. اگر ناشری خواست کتابی را برای بازار نشر از مقالات ارائه شده تهیه کند در اینجا گزینش صورت می‌گیرد و مقالات با کیفیت به چاپ می‌رسد. در چنین کنگره‌هایی به نظر درست نمی‌رسد که پس‌ازطی شدن مراحل سفارش و تدوین مقاله، از چاپ آن در کتاب کنگره خودداری شود.

می‌کند؟

سجادی پس از تشریح ویژگی‌های جهانی شدن مهمترین ویژگی‌های حکومت جهانی اسلام را این‌گونه فهرست می‌کند.

- ۱- پیشرفت برق‌آسای علوم
- ۲- توسعه‌ی اقتصادی به همراه عدالت اجتماعی
- ۳- حاکمیت جهانی (ص ۲۲۹-۲۲۵)

به نظر نویسنده «جهانی شدن دارای دو رویه‌ی ایدئولوژیک و تکنولوژیک است از نظر ایدئولوژیک نسبت جهانی شدن و حکومت جهانی اسلام را رابطه تعارضی و از نظر تکنولوژیک عدم تعارض و همراهی تشکیل می‌دهد» (ص ۲۲۱) «از تکنولوژی ارتباطی جهانی شدن می‌توان در راستای جهانی نمودن فرهنگ و تعالیم اسلامی بهره گرفت و منطق قدرتمند و سازگار با فطرت اسلام را در اکتاف عالم انتقال داد.» (ص ۲۳۶)

محمدجواد شجاعی شکوری نویسنده‌ی هشتمین مقاله با عنوان «دین در عصر جهانی شدن» است. وی از سه منظر منتقدان و موافقان جهانی شدن و قرآن به فرجام دین می‌پردازد.

«بررسی فرآیند جهانی شدن و نگرش دین» از محمد حسین جوادی عنوان مقاله‌ی بعدی است. در ابتدا مؤلف به واژه‌شناسی جهانی شدن، تعریف آن، جهانی شدن و بحران معنا، جهانی شدن و دین جهانی می‌پردازد. شرکت‌های چند ملیتی، اخلاق جهانی، تفاوت‌های ادیان، جهانی شدن یا بومی‌گرایی، عواقب منفی اقتصادی جهانی‌سازی، سیر تاریخی نگرش غرب به جهانی‌سازی و تحول آن، گفت‌وگوی تمدن‌ها، صلح جهانی، نسبت دین و خشونت، دین پژوهان، برابری و عدالت شرط صلح جهانی و چالش‌های میان جهانی شدن و ادیان از دیگر بخش‌های مقاله‌ی جوادی است. نویسنده بدون نتیجه‌گیری مشخصی مقاله‌ی خود را با جدولی از سهم ۴۰ کشور اسلامی در صادرات جهانی در سال ۱۹۹۵ به پایان می‌برد.

بر پایه‌ی حق رای همگانی، وحدت سیاسی برای تضمین صلح، اشتغال و قیمت‌های باثبات بود. او به عنوان یکی از مخالفان هرگونه حدس و گمان نظری، فرضیه‌های پژمردگی دولت ملی را معتبر نمی‌شمارد. از نظر وی آنچه که می‌تواند سند تحقق موضوع شمرده شود این است که نشان داده شود که چنین تضعیفی عملاً در واقعیت - و نه در خوش خیالی‌های اتوپیایی و ضد اتوپیایی - رخ داده است. وی در انتها سؤال می‌کند که آیا دلیلی وجود دارد که نشان دهد دولت‌های اروپای غربی امروز آگاهانه در حال بی‌ثبات کردن وفاداری مردم خود در درازمدت باشند؟

دو مؤلف بعدی، برخلاف میلوارد معتقداند فرآیند وحدت به جای تقویت کشورهای عضو آنها را تضعیف می‌کند. هر دو مؤلف در پی یافتن راه تازه‌ای برای درهم آمیختن زمین، کارکرد و هویت‌اند. به اعتقاد آنان، وحدت اروپا دموکراسی انتخاباتی را در کشورهای عضو بی‌ثبات می‌سازد بدون آنکه مسئولیت‌پذیری مشابهی را در سطح اروپایی جایگزین آن کند. از این دو مؤلف یکی بیت کهلر - کخ است که معتقد است کشورهای اروپای غربی هرگز با توسل به این اصل که شاه یا اکثریت مردم از طریق انتقال فرامین خود به یک بوروکراسی وفادار، حکومت کنند، اداره نشده‌اند. کهلر - کخ، نتایج مطالعات درباره‌ی چگونگی همکاری عملی بازیگران شهری، منطقه‌ای،

ملی، اروپایی، شرکتی و بازرگانی به صورت روزمره را ارائه می‌کند. خانم کخ ادعا می‌کند «نقطه ضعفی» که مشخصه این ساختارهاست موجب رشد حاکمیت جدیدی می‌شود که عبارت از «حاکمیت بدون دولت» است. استدلال او این است که این وحدت عملی علی‌الاصول نمایانگر چیز جدیدی است. نتیجه آن شکل‌گیری نظام حاکمیتی است که در آن مفاهیمی چون وفاداری ملی و دموکراسی انتخاباتی اهمیت عملی خود را از دست می‌دهد. فیلیپه سی. اشمیتر نیز مدافع این نظر است که دموکراسی انتخاباتی و پارلمانتاریسم در حال از دست دادن اهمیت خوداند. اما او به جای تکیه بر تجارب عملی در این مقاله به استدلال نظری و شهودی می‌پردازد. بنابراین مشارکت وی در این مبحث بیش از آن که عملی باشد، نظری است.

سؤال او این است که اگر دولت ملی در حال پژمردن است، در آن صورت مهم است که بدانیم چه چیزی برای تثبیت زمین، کارکرد و هویت جایگزین آن می‌شود؟

پاسخ وی به این سؤال بر این فرض استوار است که محدوده‌ی ارضی و کارکرد، بنیادی‌تر از هویت‌اند. وی با بررسی چهار ترکیب احتمالی در دو محور محدوده‌ی ارضی ثابت یا متمایز از یک سو، و کارکرد ثابت یا متمایز از سوی دیگر به این نتیجه می‌رسد که جایگزین شدن یک سیستم فدرال یا کنفدراسیون ناقص یا

کنسرسیوم به جای نظام فعلی دولت‌های ملی در اروپا نامحتمل است، اما ظهور یک کاندومینیوم (حکومت مشترک) محتمل‌تر است. در چارچوب چنین کاندومینیومی، محدوده‌های ارضی و کارکردهای ملحوظ شده در توان اتحادیه اروپا می‌توانند متغیر باشند. در نهایت، هویت و ابزار وجود به اشکالی درمی‌آیند که در بسیاری از موارد شبیه شرایط قرون وسطاست.

یوهان پی. اولسون در مقاله‌ی آخر خط سومی را طرح می‌کند. او معتقد است که پرداختن به دو نظریه‌ی تأثیرات تضعیف‌کننده یا تقویت‌کننده‌ی وحدت، از نظر علمی کار بی‌ثمری است. او معتقد است که محققان باید به جای طرح سؤالات «بزرگ» به سؤالات محدودتری بپردازند. به عنوان مثال او می‌گوید در این مورد خاص باید سؤال کرد برای یک کشور چه فرقی می‌کند که به عضویت اتحادیه اروپا درآید یا از آن بیرون بماند؟

اولسون معتقد است که هر دو نظریه فوق‌الذکر نشانگر نوعی ساده‌سازی افراطی هستند زیرا به نظر وی هیچ یک از سطوح مورد بحث - اروپایی، ملی یا منطقه‌ای - یگانگی مناسبی را نشان نمی‌دهند. بنابراین سؤال نباید به نحوی طرح شود که محقق را به ترسیم هر یک از این سطوح به عنوان یک متغیر وابسته یا مستقل وادار کند. چون اروپایی‌سازی به ترکیبات جدیدی همزمان در هر سه سطح منجر می‌شود. مشخصه‌ی هر سطح، ترکیب بی‌ثبات تری از محدوده‌ی ارضی، کارکرد و هویت را به نسبت آنچه که مدافعین این یا آن نظریه مجبور به پذیرش هستند، نشان می‌دهند. در نتیجه به نظر اولسون تأیید یا رد هیچ یک از دو نظریه فوق‌الذکر در درازمدت ممکن نیست. بنابراین به جای کشمکش با ساده‌سازی‌های نابجا بهتر است از ابتدا تلاش خود را برای تولید یک تصویر روشن‌تر صرف کنیم.

خط سوم اولسون، به عنوان یک برنامه‌ی تحقیقی، از شانس فراوانی برای پذیرش عملی توسط آلن میلوارد، بیت کهلر - کخ و فیلیپ اشمیتر برخوردار است.

موضعگیری درخصوص این مطلب علمی در ارتباط با استراتژی درازمدت تحقیقاتی ضرورتی ندارد، اما آنچه که اهمیت دارد این است که طیف وسیعی از عموم روشنفکران فرصت و امکان قضاوت درباره موضوع را پیدا می‌کنند.

پی‌نوشت:

\* Condominium



وحدت اروپا  
دموکراسی انتخاباتی را در کشورهای عضو، بی‌ثبات می‌سازد بدون آنکه  
مسئولیت‌پذیری مشابهی را در سطح اروپایی جایگزین آن کند

(مذکر .. مؤنث)، و راه‌های مواجهه با عدم اطمینان می‌پردازد. سه مقاله‌ی دیگر، مسائل محدودتری چون آداب غذا خوردن، قومیت و خانواده‌داری را بررسی می‌کنند. گِیرت هافستد در مقاله اول به بررسی «برنامه‌ریزی ذهنی» کارکنان آی. بی.ام در بیش از پنجاه کشور جهان می‌پردازد. این افراد از همه نظر، جز ملیت، شبیه یکدیگراند. نتیجه‌ی بررسی، تأثیر خارق‌العاده‌ی میراث فرهنگی در کشورهای مختلف را نشان می‌دهد. برخی از مردم معتقداند که وسایل ارتباطی جدید کاری را که تاریخ نتوانسته انجام دهد - یعنی از میان برداشتن اختلافات فرهنگی - را متحقق خواهد ساخت، اما مؤلف معتقد است که «برنامه‌ریزی ذهنی افراد در دولت‌های ملی لااقل طی دوپست سال آینده کماکان متفاوت خواهد بود.»

آن مورکات، توجه خود را به پدیده‌ای که بیش از هر چیز دیگر مردم را از طریق نمادها و شعار به یکدیگر پیوند می‌دهد، یعنی غذا به عنوان تجلی هویت ملی، معطوف ساخته است. غذا خوردن، تنها یک نیاز بیولوژیک را تأمین نمی‌کند، بلکه به یک نیاز اجتماعی نیز پاسخ می‌دهد. یکپارچه‌سازی جهان تاکنون نتوانسته است سنت‌های خاص و ویژه ملل مختلف را در این حوزه از میان بردارد، بلکه برعکس امروزه شاهد هستیم که شهرهای بزرگ دنیا رستوران‌های خاص ملل مختلف را بیش از گذشته در خود جای می‌دهند.

سؤالی که خانم آکساندرا آلوند در صد پاسخگویی به آن است این است که «آیا ادغام غرب در حال آفرینش یک شهروند اروپایی جدید در درون اما بیگانه از یکدیگر در ظاهر است؟» و پاسخ وی این است که «فرآیند تعلق، مملو از تنش بین رؤیاهای واقعیات است» او در مقاله خود نوشته است «مهاجران - و حتی بیشتر از آنها فرزندان شان - بیگانه‌های نزدیک اما بسیار دوراند.»

جوامع اروپایی، در جست‌وجوی هویت موروثی یا اکتسابی خود، روندهای تعارض جدیدی را در خود جای داده‌اند.

خانم ساندرا اسکاز از یک منظر آمریکایی سؤال می‌کند «آیا زنان نیز غریبه‌اند؟ و منحرفین از فرهنگ ملی این قاره (اروپا) محسوب می‌شوند؟» با توجه به این که اینان نیمی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند، قاعدتاً نباید چنین باشد، اما به نظر وی این‌گونه نیست. او معتقد است که زنان اروپایی با معضل عدم قبول مسئولیت برابر مردان در کار تربیت

فرزندانشان مواجه‌اند. او می‌گوید فقط زنانی که می‌توانند مثل مردان کار کنند - یعنی زنان مجرد، زنان متأهل بدون فرزند، و مادرانی که حاضر می‌شوند مشقت تقریباً غیرقابل‌کنترلی را برای چندین سال در دوران کودکی فرزندان خود متقبل شوند - می‌توانند از نظر قدرت، اعتبار و اعتماد به نفس پا به پای مردان پیش روند. بخش دوم کتاب که مشتمل بر پنج مقاله است موضوع دولت ملی اروپایی را به عنوان یک نهاد مورد بررسی قرار می‌دهد. به اعتقاد مؤلفان این مقالات، آنچه که موجب تضعیف یا تقویت دولت می‌شود صرفاً تعامل بین فرهنگ ملی، اقتصاد و رفتار سیاسی نیست، بلکه ارتباط با سایر کشورهای اروپایی - و جهان به طور کلی - نیز نقش مهمی ایفا می‌کند.

ریچارد پایپس در مقاله خود موضوع روند منحصر به فرد تحولات روسیه را مورد بررسی قرار می‌دهد. ادعای وی آن است که شتاب گردش عقربه‌های ساعت تاریخ در بخش شرقی و غربی این قاره از یکدیگر متفاوت است. در حالی که در غرب اروپا، مساله‌ی توازن جدید بین قلمرو ارضی، کارکرد و هویت مطرح است، در روسیه دولت ملی ارضی - همانند آنچه که مثلاً در انگلستان سده ۱۶۰۰ مطرح بود - هنوز آغاز به کار نکرده است. در حال حاضر که اروپای غربی به یک معنا در حال رجعت به ترتیبات قرون وسطایی است، روسیه نمی‌تواند دوره‌ی مدرن را به سرعت دور زده و یا آن را به سرعت

پشت سر بگذارد و به دوره بعد از آن وارد شود. ریچارد پایپس نتیجه می‌گیرد که راه منتهی به دوره‌ی فرامردن، فقط از طریق دوره‌ی مدرن گذر می‌کند.

اختلاف چهار مقاله مرتبط با موضوع وحدت اروپا، چندان به نحوه‌ی طرح سؤال مربوط نمی‌شود بلکه در نحوه‌ی پاسخگویی به آن نهفته است که به وضوح دو نوع پاسخ متعارض را نشان می‌دهند. سؤال مطرح‌شده این است که آیا نظام همکاری ایجاد شده در اوایل دهه ۱۹۵۰ در جهت تقویت کشورهای عضو کارایی دارد؟ یا این که در عوض، دولت - ملت را به عنوان یک نهاد تضعیف می‌کند؟

چهار مقاله ارائه شده، سه پاسخ مختلف ارائه می‌کنند. آن. اس. میلوارد مقاله خود را با این مطلب شروع می‌کند که همکاری به احتمال زیاد کماکان به تقویت کشورهای عضو منجر می‌شود. او معتقد است که علیرغم استفاده از نمادهای متعدد سیاسی و ارتش‌های موظف، تعداد کشورهای اروپایی که در سده ۱۸۰۰ توانستند موضع خود را نزد ملت‌های خود تقویت کنند، بسیار اندک بوده است. به طور مثال، در فاصله سال‌های بین ۱۸۱۵ و ۱۹۱۴ بالغ بر ۱۵۰ میلیون نفر زادگاه خود را ترک کردند. برخلاف این سابقه، فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۸ تنها دوره‌ای است که دولت‌های اروپای غربی توانسته‌اند اعتماد اکثریت جمعیت خود را جلب و حفظ کنند. پیش فرض ایجاد دولت‌های رفاه



آیا دلیلی وجود دارد که نشان دهد دولت‌های اروپای غربی امروز آگاهانه در حال بی‌ثبات کردن وفاداری مردم خود در درازمدت باشند؟



ملی می‌پردازد. دان در این مقدمه ضمن ارائه‌ی تعریفی از مفاهیم دولت و ملت این سؤال را طرح می‌کند که مشکلی که دولت ملی با آن مواجه است واقعاً چیست و در کدام مناطق روی داده است. همچنین نویسنده سطوح مختلف بحران در مناطق متعدد را توضیح داده و بحران‌های زیست‌محیطی موجود را تشریح می‌نماید.

مقاله‌ی دوم با عنوان «دولت ملی فدرال آمریکا، بحران کارایی در عصر پس از امپریالیسم» توسط دیوید کالو نگاشته شده است. مقاله با این پرسش آغاز می‌شود که آیا پایان جنگ سرد به معنای پیروزی یک ابرقدرت جهان در برابر قدرت دیگر بود و یا آنکه در واقع به معنای افول و فروپاشی هر دو ابرقدرت بود. نویسنده در ادامه مشکلات پیش روی دولت ملی در آمریکا را بررسی می‌کند.

مقاله‌ی سوم با عنوان «روسیه، بحران کارآمدی در عصر پس از امپریالیسم» اثر جان باربر است. در این مقاله بابر معتقد است که بحران‌های روسیه صرفاً مجموعه‌ای از تضادها و تنش‌هایی نیست که این جامعه با آن مواجه است بلکه این بحران‌ها مرحله‌ی تعیین‌کننده‌ای از دگرگونی‌هایی است که کلیه‌ی ساختارهای جامعه‌ی روسیه را از خود متأثر ساخته بود. وی معتقد است که این بحران‌ها هر قدر که گسترده باشند نظم نوین جدیدی سرانجام ظاهر خواهد گشت و با توجه به شرایط تاریخی گذشته و مشکل بحران هویت که روس‌ها از آن رنج می‌برند به احتمال زیاد نظام سیاسی جدید نوعی نظام دولت ملی خواهد بود.

در مقاله‌ی چهارم با عنوان «نجات یا عقب‌نشینی؛ دولت ملی در اروپای شرقی» ویلیام والاک به بررسی تاریخی مسئله از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۳ میلادی می‌پردازد. در بخش اول مقاله، والاک مسئله دولت در اروپا و روند یکپارچه‌ی اروپای غربی را مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده مقاله معتقد است که تنش بین دولت ملی و روند یکپارچه‌سازی در سطوح بین‌المللی مهم‌ترین موضوع در کلیه بحث‌های مربوط به توسعه‌ی نظام سیاسی اروپا از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون بوده است.

سؤال اصلی این است که روند یکپارچه‌سازی در اروپا تا چه میزان قدرت‌های ملی را تحلیل برده است و در عوض موجب پدید آمدن یک دولت فدرال اروپایی گشته است.

جیمز تولی در مقاله‌ی پنجم با عنوان «بحران تعیین هویت؛ مورد کانادا» به بحث و بررسی درخصوص تنوع فرهنگی فراوان در میان شهروندان

### دان در مقدمه‌ی کتاب،

گستره‌ای از چالش‌های جدیدی را که دولت‌های ملی با آن مواجه‌اند ذکر کرده

و در این خصوص که این دولت‌ها

بتوانند از پس حل مشکلات یاد شده برآیند احساس نگرانی می‌کند

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

### بحران‌های روسیه

صرفاً مجموعه‌ای از تضادها و تنش‌هایی نیست

که این جامعه با آن مواجه است

بلکه این بحران‌ها مرحله‌ی تعیین‌کننده‌ای از دگرگونی‌هایی است که

کلیه‌ی ساختارهای جامعه‌ی روسیه را از خود متأثر ساخته بود